

از مجلس جدید یا ۳۱-۳۰ خرداد؟

در ستون تفسیر سیاسی این هفته چه باید نوشت که یادآوری اش به خوانندهء علاقه مند بیهوده نباشد؟ نخستین مطلبی که به ذهن می زند آغاز کار مجلس جدید است که اصلاح طلبان گفته و قول داده بودند که برخی قوانین مجلس پیشین را لغو خواهند کرد. برای مثال وقتی حدود ۲۰ هزار تن از کارگران در ۱۱ اردیبهشت (روز کارگر)، جلوی مجلس تجمع کرده و به قانونی که کارگاه های کوچک را از شمول قانون کار معاف می کرد (تا باز هم بر استثمار چند میلیون کارگر افزوده شود) اعتراض داشتند، خانم جلودار زاده، نمایندهء اصلاح طلب مجلس برای آن ها سخنرانی کرد و ضمناً گفت که یکی از اولین کارهای مجلس جدید لغو این قانون خواهد بود. همچنین اصلاح طلبان در تبلیغات انتخاباتی خود در برابر جناح رقیب، گفته بودند که پروندهء قتل های زنجیره ای را به میان خواهند کشید تا عاملان و آمران را همگان بشناسند ... و غیره.

اما در عمل، مصوبهء مجلس جدید در ۲۹ خرداد نشان می دهد که قرار است صرفاً به سبک کردن قوانینی که مجلس پیشین بر ضد مطبوعات تصویب کرده اکتفا کنند! بگذریم که همین ژست محدود تا به جایی برسد که مصداق واقعی پیدا کند راه درازی در پیش دارد. زیرا اولاً باید بحث و تصویب شود، ثانیاً اگر تصویب شود تنها مشمول برخی (یا همهء؟) روزنامه ها و نشریات خودی ست که در همین اواخر اجازهء انتشار داشته اند. این یعنی نشریاتی که سال ها ست در خون نویسندگان، توزیع کنندگان و خوانندگان خویش غرقه شده، اجباراً خاموش گشته اند مشمول این «سبک» شدن احتمالی نخواهند بود و ثالثاً معلوم نیست دست نشریات مجاز تا چه حد از انواع سانسور باز باشد. تازه اگر سرانجام، شورای نگهبان و تشخیص مصلحت همین راه باریک را مجاز بشمارند! ظرفیت اصلاح طلبی بخشی از رژیم که به اصلاح طلب معروف شده به قدری اندک است که به گفتهء صریح و جسورانهء یکی از روشنفکران لائیک، خانم مهرانگیز کار در کنفرانس برلین، «هیچ امیدی نمی توان داشت که این مجلس بخواهد یا بتواند به اندکی از خواست های مردم پاسخ دهد» (نقل به مضمون).

آنچه گفته شد آنقدر واضح است و به اشکال مختلف از سوی کسانی که می کوشند لا به لای سطور را بخوانند و خود را در برابر هیاهوی اصلاح طلبان

نبازند، شنیده می شود که در تکرار آن فایده ای چندان متصور نیست. بنا بر این، از نکته ای سخن خواهیم گفت که از سالیان دراز موضوع روز است و امروز در اتحادی نانوشته بین جناح های مختلف رژیم و دنبالچه های اصلاح طلب آن ها در خارج کشور کمتر از آن سخن به میان می آید و می رود که نه تنها به فراموشی سپرده شود، بلکه به يك تابو، به گذشته ای که نباید بدان اشاره کرد، تبدیل گردد. منظور ما نقطه عطف مهم تاریخی و سرکوب شدید اپوزیسیون رادیکال از سازمان های کمونیستی و مجاهد و نیز از میلیون است که در ۳۰ و ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ اوج گرفت تا رژیم جمهوری اسلامی بتواند پایه های قدرت استثماری و استبداد دینی خود را در دریایی از خون نسل هایی که به امید آزادی و برابری به پا خاسته بودند تثبیت کند.

چهره های جناح اصلاح طلب مانند اکبر گنجی و حمید رضا جلائی پور گفتمان جناح خود را با صراحت ابراز می دارند که «در دهه اول استقرار نظام، اگر سرکوب صورت گرفته به این خاطر است که مخالفان دمکرات نبودند و ناگزیر در برابر آنان خشونت به کار برده شد» (نقل به مضمون از سخنان آنان در کنفرانس برلین). منظور آن ها این است که دیروز زمانی که زیر علم دانشجویان خط امام و گروه های پاکسازی در ادارات و دانشگاه یا در انجمن های اسلامی کارخانه ها، یا بسیج و گشت های ثارالله و خواهران زینب، یا در زندان ها به عنوان شکنجه گر و بازجو و قاضی ... «به وظیفه الهی و اسلامی» خود مشغول بوده اند، امری ضروری بوده و حق هم با آن ها بوده است. امروز هم که «دمکرات» شده اند باز حق با آن ها است و مخالفین نه تنها دیروز تقصیر داشتند، بلکه امروز نیز که خواستار باز شدن پرونده آن سال ها هستند، مقصر اند. می گویند: بیایید به ما که دمکراتیم رأی بدهید. خشونت بد است و باید آن را کنار بگذارید.

یادمان هست که اکبر گنجی چند ماه پیش گفته بود از زمانی که کدیور و نوری و شمس الواعظین به زندان اوین رفته اند، این زندان اعتبار خود را که در دوران شاه داشت، بازیافته است! معنای این حرف این است که طی ۲۰ سال گذشته، هزاران نفر که به ویژه با ۳۰ و ۳۱ خرداد به زندان افتادند و چیزی جز جسد های خونین یا جسم و روح بیمار و درهم کوفته شان از آن خارج نشد، محلی از اعراب نداشتند و حقشان این بود که چنین شوند. آنان اعتباری نداشتند!

به گمان من برعکس، تمام تلاش هایی که صورت می گیرد تا جنایات رژیم در سال های نخستین استقرار آن به فراموشی سپرده شود باید افشا گردد و با زنده نگه داشتنِ خاطره آن وقایع و قربانیان بی شمار آن و به ویژه با رشد آگاهی در نسل جوان، بر رژیم فشار وارد شود. آگاهی از کیفیت روی کار آمدن رژیم و استقرار آن، نه تنها نسل جدید را به حقایقی که از وی مخفی داشته اند آشنا می کند و او را به اندیشه و عمل مناسب، با توجه به درس های گذشته فرا می خواند، بلکه نسل مسنّ تر را نیز که فجایع قبل از روی کار آمدن خمینی و بعد از آن را شاهد بوده و چه بسا او را از هر تحولی مأیوس کرده و به انفعال و نوعی تسلیم و سازش واداشته است، به مسؤلیتِ خود واقف خواهد ساخت و در او روح تازه ای خواهد دمید.

همیشه رسم بر این است که پس از ضربات و شکست و سرخوردگی، افراد به خطاهای سازمان ها و کسانی می اندیشند که در آن زمان بازیگر صحنه بوده اند. **این به جای خود البته لازم و صحیح است**، اما به اختصار تمام باید تأکید کنم که خطاهای اپوزیسیون کمونیستی و مجاهد و ملی در برابر تصمیم قبلی رژیم مبنی بر حذف فیزیکی مخالفین و تصرف کامل قدرت، نقش و تأثیر چندانی نداشته است. رژیم جمهوری اسلامی صرفاً با سرکوب وحشیانه ۳۱-۳۰ خرداد می توانست به جنگ با عراق ادامه دهد، مطالبات توده ها را سرکوب کند و نجات سرمایه را با حربه دین در قاموس حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم به نام خود رقم زند.

به فراموشی سپردن جنایات رژیم در ۳۱-۳۰ خرداد ۱۳۶۰، خود جنایتی ست نه تنها در حق تاریخ ۲۰ ساله گذشته، بلکه نسبت به سال های آینده، و در عین حال، هدیه و ناز شستی ست به رژیم جهل و شرارت حاکم بر ایران. ۳۱-۳۰ خرداد را باید چون داغ ننگ بر پیشانی رژیم و سرانش برای همیشه حک کرد و مانند جنایات فاشیست ها، نباید گذارد که بر آن غبار سازش و تسلیم بنشیند.

۳۱ خرداد ۱۳۷۹ (منتشر شده در سپیدار ۲۳ ژوئن ۲۰۰۰).